

ابن سینا و پاسخ به پارادوکس‌هایی درباره ماده و صورت

حمیده مختاری^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۲۹ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۴/۸)

چکیده

در این مقاله پاسخ ابن سینا به دو پارادوکس کیت فاین درباره ماده و صورت را بررسی کردیم. پارادوکس‌هایی که در ذیل نظریه ماده - صورت‌گرایی ارسطویی طرح می‌کند و مفروضات ارسطویی را از منظر آنها می‌سنجد. پاسخ ابن سینا به این پارادوکس‌ها مهم است زیرا مزایا و کاستی‌های احتمالی موجود در ماده-صورت‌گرایی سینوی را مشخص می‌کند. بر این اساس در مقاله: نخست، می‌پردازیم به پارادوکسی، درباره امکان تمایز میان دو شیئی که صورت و ماده مشترک دارند. برای رفع پارادوکس، سه آموزه انتقال ماده، صورت مشترک و ترکیب قابل طرح است با انکار هر آموزه پارادوکس حل می‌شود ابن سینا پارادوکس اول را با انکار صورت مشترک پاسخ می‌دهد. دوم، می‌پردازیم به پارادوکسی، درباره تغییر ماده در یک شی و حفظ اینهمانی آن در طول زمان، که نشان دادیم ابن سینا در این موضع نمی‌تواند پارادوکس را حل کند و تنها راه ممکن ابن سینا نسبی کردن رابطه جزئیت ماده به شاخص زمان است.

کلید واژه‌ها: ماده، صورت، پارادوکس، ابن سینا، کیت فاین.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی تهران؛

Email: mokhtari114@gmail.com

مقدمه

«ماده-صورت‌گرایی»^۱ نظریه‌ای است که بر اساس آن ساختار اجسام مادی، بر اساس ماده و صورت تبیین می‌شود. ماده-صورت‌گرایی سنتی به این معنا که هر جوهر جسمانی دارای ماده و صورت است، تاریخ درازدامنی دارد. متافیزیکدانان بنیان این نظریه را در ارسطو می‌جویند. محور نظام ارسطویی، تمایز میان قوه و فعل یا ماده و صورت است. (ارسطو، 1042a, 1046a, 1047b, 1068b). هرچند این تئوری با ارسطو آغاز شد و در متافیزیک فیلسوفان مختلف ادامه یافت، اما جنبه‌هایی از آن نیاز به خوانش مجدد دارد. ماده-صورت‌گرایان متأخر، نیز همچون ارسطو، متعهد به وجود موجودات مرکب از ماده و صورت هستند. از اواخر قرن بیستم تلاش‌هایی برای احیای ماده-صورت‌گرایی ارسطویی، صورت گرفت. از مهمترین نظریات ماده-صورت‌گرایانه معاصر متعلق است به کیت فاین^۲. بیش از ۳۰ سال است که فاین در تلاش است، تقریر مطلوبی از ماهیت اجسام مادی ارائه دهد. او مدعی است که یک سیستم مبتنی بر کل-جزء را ارائه کرده که به طور خاص از متافیزیک ارسطو گرفته شده است. دیدگاه او در دو قسمت قابل پیگیری است:

اول؛ که محل بحث این مقاله نیز هست، مربوط است به بیان یک سری مشکلات که با دیدگاه‌های سنتی ماده - صورت‌گرایی قابل رفع نیست. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 13-40.)
دوم، تئوری جدید فاین به عنوان یک نوارسطویی (کسانی که تحلیل اشیاء به نحو ماده و صورت قبول دارند) در باب ترکیب است. او ضمن نقد این مسئله که مفاهیم سنتی از ارائه تئوری‌ای درباره حقیقت اشیاء مادی ناتوان هستند، تعریف جدیدی از ترکیب ارائه می‌کند که هم متضمن اشیاء مرکب دارای اجزاء متغیر در زمان و مکان است و هم متضمن اشیاء مرکب دارای اجزاء ثابت. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 65-71.)
از سوی دیگر، در سنت فلسفه اسلامی نیز، ابن‌سینا، قائل به دیدگاه ماده-صورت‌گرایی است. ایشان هم، دیدگاه ماده-صورت‌گرایی را از ارسطو وام گرفته و خود را متعهد چنین سنتی می‌دانند^۳. به تعبیر شیخ‌الرئیس، جواهر جسمانی، مرکب از هیولا

1. Hylomorphism

2. Kite Fine

۳. برای نمونه بنگرید به مقاله هشتم، الهیات شفاء، که بر مبنای مقاله آلفای کوچک ارسطو (ارسطو.

994a) بحث می‌کند (ابن‌سینا، الشفاء-الالهیات، ۳۳۲ و ۳۳۶-۳۳۵).

(ماده اولی) هستند که در ترکیب با صورت جسمیه (اتصال جوهری)، جسم مطلق را تشکیل می‌دهند، آنگاه با حلول صورت نوعیه، اجسام در انواع مختلف به فعلیت و تحقق خارجی می‌رسند. واضح است ابن‌سینا به عنوان فیلسوفی صاحب‌نظام، ملاحظات و مباحث فربهی در باب نظریه متافیزیکی ماده-صورت‌گرایی دارد، که متناسب با سمت و سوی مقاله به وجوهی از آن می‌پردازیم.

نکته اینکه؛ اکنون که ابن‌سینا و برخی فیلسوفان معاصر، نظریه ماده-صورت‌گرایی ارسطویی را برگزیده‌اند، به نظر می‌رسد می‌توان با اتخاذ رویکردی مناسب به نظریه ابن‌سینا دایره کارآمدی آن را مورد بررسی قرار داد. به هر حال آنچه بر ضرورت مقاله صحت می‌گذارد، سعی در ارائه تفسیری معاصر، از این بخش فلسفه ابن‌سیناست. اینکه نتیجه چنین خوانشی نهایتاً چه دستاوردی را منجر خواهد شد، در طول مقاله قابل یافت است. فعلاً نکته در ضرورت بحث آن است که اتخاذ چنین رویکردی، مجالی است برای حل و فصل برخی مسائل سنتی احتمالاً مغفول مانده.

گذشت بخشی از تلاش فاین مربوط است به بیان یک سری مشکلات که با دیدگاه‌های سنتی ماده-صورت‌گرایی قابل رفع نیست. مشکلاتی از قبیل چگونگی تبدیل ماده یک شی در طول زمان، حفظ اینهمانی شی هنگام تغییر و چگونگی ارتباط زمان با اجزاء یک شی مرکب. عدم رفع این معضلات در چارچوب ماده-صورت‌گرایی کلاسیک، فاین را بر آن داشت، تئوری جدیدی در خصوص ترکیب ارائه کند.

در این مقاله به‌طور مشخص به دنبال پاسخ‌های ابن‌سینا برای پارادوکس‌های مطرح شده توسط فاین هستیم. پاسخ‌های ابن‌سینا از آن روی حائز اهمیت است که تصویر دقیقی از روایت ماده-صورت‌گرایی سینوی را ارائه می‌کند، فلذا ابتدا معضلاتی که فاین سعی در حل آن دارد و در قالب دو استدلالی که آنها را پارادوکس می‌نامد، بررسی می‌کنیم، آنگاه به سراغ پاسخ ابن‌سینا می‌رویم.

پارادوکس اول فاین

پارادوکس اول فاین مربوط است به امکان وجود تمایز میان دو شی در عین وجود صورت و ماده مشترک. استدلال از این قرار است؛ فرض می‌کنیم، سقراط در زمانی همان ماده‌ای را دارد که کالیاس همان ماده را در زمان دیگری دارد. پس ماده‌شان یکی است و صورت‌شان هم (به دلیل هم‌نوع بودن) یکی است. از آنجا که هر یک ماده و

صورت یکسان دارند، پس سقراط و کالیاس یکی هستند. ولی روشن است، این نتیجه پذیرفتنی نیست. فاین استدلال را اینگونه صورتبندی می‌کند: فرض می‌کنیم، سقراط، S و کالیاس، C، m ماده سقراط در زمان t و n ماده کالیاس در زمان t' است. F صورت سقراط و G را صورت کالیاس است. ترکیب ماده و صورت سقراط را هم به صورت Fm می‌نویسیم. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 13-14.)

1. $S \neq C$
2. $m = n$
3. $F = G$
4. $S = Fm, C = Gn$

بنابر ۱، سقراط و کالیاس متفاوت هستند.

بنابر ۲، ماده سقراط در زمان t همان ماده کالیاس است در زمان t'.

بنابر ۳، صورت سقراط و کالیاس به دلیل هم‌نوع بودن، یکی است.

بنابر ۴، سقراط ترکیبی است از ماده و صورتش در زمان t، همانطور که کالیاس در زمان t' از ماده و صورتش تشکیل شده است.

به گفته فاین ۲ و ۳ و ۴ با ۱ جمع نمی‌شوند. فاین برای حل پارادوکس، سه مقدمه جدید ارائه می‌دهد؛ سه مقدمه‌ای که با مقدمات دو، سه و چهار متناظر هستند. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 14)

مقدمه اول «صورت مشترک»^۱: برای هر دو جوهر هم‌نوع، ضروری است، صورت یکسان داشته باشند.

مقدمه دوم؛ «انتقال ماده»^۲: برای دو شی هم‌نوع، ممکن است، ماده یکی در یک زمان، ماده دیگری در زمانی دیگر باشد. به عبارت دیگر، ممکن است دو شی که صورت مشترکی دارند، متمایز از یکدیگر باشند ولی ماده‌شان یکسان باشد.

مقدمه سوم؛ «ترکیب ساده»^۳: ضرورتاً هر شی «ماده‌دار»^۴ شده ترکیبی است از (در زمانی از ازمنه) ماده و صورت آن شی.

به شیوه‌ای روشن‌تر:

ضرورتاً برای هر شیء دارای ماده مانند A، اگر در زمان t، F صورت و m ماده A باشد، آنگاه A ترکیبی است از F و m.

1. Common Form
2. Material Migration
3. Simple Composition
4. Enmattered

با داشتن این سه مقدمه، جملات ۲ تا ۴ برقرار خواهند بود و پارادوکس تثبیت می‌شود. همچنین به نظر فاین لازم است، پیش‌فرض بگیریم که دو شی، «همنوع»^۱ هستند، چنانچه «نوع قریب‌شان»^۲ یکسان باشد. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 13)

روشن است هر یک از این سه مقدمه را انکار شود، پارادوکس شکل نمی‌گیرد. از این رو فاین تلاش دارد، بررسی کند کدام یک از این مقدمات را می‌توان کنار نهاد.

الف) صورت مشترک

فاین قائل به ایده صورت مشترک است. به نظر او، بر مبنای فرض صورت مشترک، ضروری است، هر دو شی هم‌نوع، صورت واحد بالعدد داشته باشند. روشن است که این دیدگاه مستلزم آن است که صورت امری کلی^۳ باشد. برای مثال، صورت انسانیت، شی واحد بالعددی است که همه انسان‌ها دارای آن هستند. فاین در تلاش برای توضیح موجه بودن مقدمه صورت مشترک، تأکید دارد، هر چند نسبت این باور به ارسطو که او به صور شخصی^۴ معتقد بوده، مبنای درستی دارد، اما بحث درباره این موضوع که ارسطو به صور شخصی باور داشته یا به صور کلی^۵، به خودی خود موضوع چندان مهمی در بحث کنونی نیست. به نظر فاین، آنچه مهم است نقش صور شخصی یا کلی، نزد ارسطوست. اگر صور کلی در ترکیب اشیاء داخل شوند، آنگاه همچنان پارادوکس پابرجاست، هر چند وجود صورت‌های شخصی را نیز پذیرفته باشیم. ولی اگر صور شخصی داخل ترکیب شوند، آنگاه پارادوکس حل می‌شود، چه قائل به صور کلی باشیم یا نباشیم فاین تصریح می‌کند فیلسوفی که پارادوکس را با تمسک به صور شخصی حل کند، باید این نوع صور را به جای صور کلی در ترکیب وارد کند و این امر بدان معناست که ذات اشیاء را صور شخصی تشکیل دهند و این چیزی است که مطلوب نظر فاین نیست. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 17)

نکته مهمی که فاین متذکر می‌شود، این است که هر چند با قائل شدن به اینکه صور شخصی (و نه صور کلی) در ترکیب اشیاء جزئی داخل می‌شوند، پارادوکس سقراط و

-
1. Cospecific
 2. Lowest species
 3. universal
 4. Individual Form
 5. Universal

کالیاس برطرف می‌شود، ولی پارادوکس دیگری وجود دارد که به این طریق قابل حل نیست. این پارادوکس را کمی بعدتر گزارش خواهیم کرد. بر این اساس، همچنان لازم است مقدمات دیگری بررسی شوند تا در نهایت بهترین راه حل برای مسئله به دست آید.

(ب) انتقال ماده

ایده انتقال ماده، پیش‌تر توضیح داده شد، اکنون فاین نقیض آن را «انحصار»^۱ می‌نامد. «انحصار»: ضرورتاً اشیاء با ماده و صورت (کلی) مشترک یکی هستند. البته به نظر فاین باید بین انحصار و دو ادعای دیگر، فرق قائل شویم. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 18)

اول؛ «انحصار حداکثری»^۲: دو شی با ماده یکسان، یکی هستند. انحصار حداکثری قوی‌تر از انحصار است، زیرا مانع می‌شود، ماده شیئی، ماده شی دیگری باشد، اعم از اینکه صورت یکسان داشته باشد یا نه، اما در انحصار، صرفاً در فرضی که صورت مشترک باشد، اشتراک در ماده با شیئی دیگر، نفی می‌شود. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 18)

دوم: «تفرد مادی»^۳: دو شی که ماده و صورت یکسان دارند، اینهمان هستند، به علاوه، اینهمان بودن آنها به واسطه اینهمان بودن ماده‌شان است. بر این اساس، هویت (اینهمانی) ماده است که هویت (اینهمانی) اشیاء را توضیح دهد. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 18)

فاین معتقد است، شواهدی وجود دارد، مبنی بر اینکه ارسطو از انحصار حداکثری^۴، تفرد مادی^۵ و انحصار^۶ حمایت کرده است. به نظر فاین اظهارات ارسطو در Z17 درباره نقش وحدت‌بخشی صورت زمینه برخی حمایت‌های غیرمستقیم از انحصار را فراهم می‌کند اما صرف اینکه تز انحصار را بپذیریم برای حل پارادوکس کافی نیست؛ چون

1. Entrapment
2. Strong entrapment
3. Material individuation

۴. اشیائی که ماده‌شان واحد است، واحد هستند. (ارسطو، 1016b)

۵. گاهی دو شی با اینکه از حیث ماده متفاوت هستند از حیث صورت یک و همان‌اند زیرا صورتشان تجزیه ناپذیر است. (ارسطو، 1034a)

۶. ارسطو در ضمن توضیح معنای «همان» می‌گوید برخی اوقات همان برای شیئی که از حیث صورت و ماده یک و همان است، استفاده می‌شود مثلاً تو با خودت از حیث صورت و ماده یک و همان هستی. (ارسطو، 1054b)

پارادوکس هم در مورد ماده قریب و هم ماده سطوح پایین قابل طرح است. یعنی، اگر می‌خواهیم با التزام به انحصار، مشکل را حل کنیم، باید، در هیچ سطحی از ماده، انتقال رخ ندهد. طبق تصویر ارسطویی همه لایه‌های پایین جسم نیز ماده دارند و هر کدام یک ماده قریب برای خودشان دارند. حال اگر بپذیریم هر شی ماده‌داری، چه جوهر و چه غیر جوهر، ماده قریبش منتقل نمی‌شود، مشکل حل می‌شود. اما اگر بگوییم فقط ماده قریب جوهر منتقل نمی‌شود، پارادوکس به صورت کامل حل نخواهد شد. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 18-19)

به هر روی، فاین تلاش دارد با دلایل و قرائن شهودی، درستی یا نادرستی آموزه انتقال ماده را بررسی کند. فاین استدلالی را بررسی می‌کند که به نظر می‌رسد می‌تواند دلیلی به نفع انتقال ماده باشد. این استدلال بر اساس تجزیه^۱ و ادغام^۲ است. تجزیه، به این معناست که یک شی با یک صورت خاص به چندین شی با همان صورت تقسیم شود.

ادغام، یعنی چندین شی با صورت یکسان به یک شی با همان صورت تغییر کنند. حال فرض کنیم، آمیب XY به دو آمیب X و Y تقسیم شود. این حالتی از تجزیه است، زیرا XY و X و Y صورت آمیبی دارند. حال دو آمیب X و Y با هم ترکیب شوند و آمیب XY پدید آید. این حالتی از ادغام است؛ چرا که شی حاصله همان صورت دو شی اولیه را دارد. به نظر می‌رسد هر یک از تجزیه و ادغام به تنهایی ممکن هستند. اما اگر اینگونه است، نیز ممکن است که تجزیه و ادغام در پی هم رخ دهند. یعنی ابتدا آمیب XY به دو آمیب X و Y تقسیم شود و سپس دوباره به آمیب XY تبدیل شوند. به نظر می‌رسد آمیبی که قبل از تجزیه داشتیم، و آمیبی که بعد از ادغام پدید می‌آید، صورت و ماده مشترک دارند. حال سوال این است که این دو آمیب اینهمان هستند یا متمایز؟ (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 20)

اگر متمایز باشند (که ظاهراً اینگونه است)، باید گفت انتقال رخ داده است؛ زیرا دو شی متمایز با صورت مشترک داریم که ماده یکسانی دارند.

به نظر فاین، مخالف انتقال از دو طریق می‌تواند بگوید که انتقال رخ نداده است: اول؛ ماده دو آمیب متمایز است. این بدان معناست که در فرایند تجزیه و سپس ادغام، ماده حفظ نمی‌شود؛ یعنی جایی در این میان، ماده قبلی نابود می‌شود و با ماده‌ای مشابه جایگزین می‌گردد.

1. Fission

2. Fusion

دوم؛ آمیب اولیه با آمیب نهایی یکی هستند و تمایزی ندارند و آمیب‌ها نیز اینهمان هستند. آمیب دوم همان آمیب اول است که به طریق اعاده معدوم^۱ بازسازی شده است. اما به‌زعم فاین، هر دو راه بالا غیرشهودی هستند. نه می‌توان پذیرفت ماده آمیب اولیه و نهایی متمایز است و نه می‌توان پذیرفت اعاده معدوم رخ داده است. اگر امکان اعاده معدوم پذیرفته شود، لازمه‌اش این است، هیچ چیزی به طور کامل نابود نمی‌شود، زیرا همیشه این امکان هست، به نحو اعاده معدوم دوباره موجود شود. وقتی هیچ یک از دو طریق بالا مقبول نباشد، ناگزیر لازم است انتقال را بپذیریم. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 21)

مورد فوق و چندین نمونه دیگر که فاین به بررسی آنها می‌پردازد، استدلال‌هایی هستند به نفع ایده انتقال ماده که مخالفانش در پاسخ به آن دچار مشکل خواهند شد. البته فاین، راه حل دیگری برای معضل ارائه می‌کند و آن اینکه ممکن است، معضل برای اشیاء جاندار بر این مبنا که صورت‌هایشان منحصر به فرد است (با انکار اشتراک در صورت) حل می‌شود و برای اشیاء غیرجاندار بر این مبنا که ماده‌شان منحصر به فرد است (با انکار انتقال) حل خواهد شد. بر این اساس دو نوع متفاوت از جوهر وجود خواهد داشت. آنهایی که دارای حیات هستند و ملاک تفردشان به صورتشان است و آنهایی که فاقد حیات هستند و ملاک تفردشان به واسطه ماده‌شان است، مطابق این راه حل، نفس، صورت شخصی موجودات زنده است، اما چیزی شبیه نفس که چنین نقشی را برای موجودات غیرزنده بازی کند، وجود ندارد. با این حال، فاین این راه حل را نیز در نهایت رضایت‌بخش نمی‌یابد. ابهام این است که توضیح روشنی برای این امر ارائه نشده است که چرا برخی صورت‌ها (صورت‌های اشیاء بی‌جان) کلی هستند و برخی دیگر (صورت‌های اشیاء جاندار) شخصی هستند (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 25) گذشته از این، در ادامه خواهیم دید گرچه التزام به شخصی بودن صورت معضل سقراط-کالیاس را حل می‌کند، ولی مشکلات دیگری وجود دارد که با این روش قابل حل نیستند.

ج) ترکیب

حالا فاین این سوال را مطرح کند که آیا ممکن است پارادوکس را با رد ایده ترکیب ساده حل کرد؟ به نظر فاین، ارسطو به صورت مشترک و انتقال ماده متعهد است. گویی،

رد ترکیب ساده، تنها راه نجات است. واضح است که در دیدگاه ارسطو جوهر یا هر چیز ماده‌دار شده ترکیبی از ماده و صورت است. حالا سوال این است ترکیب چگونه باید تعبیر شود؟ فاین سر راست‌ترین تفسیر ترکیب را ترکیب ساده می‌داند که در مقدمه سوم بیان شد. با این حال ترکیب ساده با دو مشکل مواجه است (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 25-26)

«گزینشی بودن»^۱: ماده ترکیب در زمان‌های مختلف متفاوت است. مثلاً سقراط در زمان t_1 دارای ماده متمایزی از سقراط در زمان t_2 است و ماده سقراط در زمان t_2 نیز متفاوت است با ماده آن در زمان t_3 و... هر کدام از ماده‌های مختلف در زمان‌های مختلف با صورت مشترک سقراط، ترکیب جدید و متمایزی را تشکیل می‌دهند. ترکیب مادهٔ زمان t_1 با صورت سقراط را S_1 می‌نامیم، به همین ترتیب دیگر ترکیب‌ها را S_2 ، S_3 ، ... می‌نامیم. مشکل این است کدامیک از ترکیب‌ها را باید سقراط در نظر گرفت؟ ماده‌ها در زمان‌های مختلف به یک اندازه می‌توانند سازنده سقراط باشند، چطور می‌توان ادعا کرد مثلاً S_1 سقراط است و نه دیگر ترکیب‌ها؟

«تورم»^۲ شاید کسی برای فرار از مشکل گزینشی بودن بگوید سقراط، اینهمان است S_1 ، S_2 ، ... در این صورت مشکل تورم پدید می‌آید؛ با فرض اینکه ترکیب‌ها از هم متمایز هستند، چگونه ممکن است سقراط با همه آنها اینهمان باشد؟

پس ترکیب ساده با این نقد مواجه است که در یک شی واحد چطور می‌توان ماده‌های مختلف داشت. فاین پیشنهادهایی را در راستای حل این مسئله ارائه می‌کند. در واقع او توضیح دهد چطور شیئی در طول زمان ماده‌اش تغییر می‌کند؟ فاین چند راه حل ارائه می‌دهد، که در همه آنها ترکیب ساده کنار گذاشته می‌شود (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form 26-30.)

اول: رابطه اینهمانی به زمان نسبی شود.^۳ طبق این راه حل؛ سقراط با S_1 ، S_2 ، ... به معنای مطلق کلمه اینهمان نیست. بلکه سقراط در زمان t_1 با S_1 اینهمان است، در زمان t_2 با S_2 اینهمان است و ... به صورت کلی، سقراط در هر زمانی اینهمان است (نه به معنای مطلق اینهمانی، بلکه به معنای نسبی‌شده به همان زمان) با ترکیب صورت با ماده موجود در آن زمان.

1. Selectivity
2. Conflationary
3. Relative identity to time

روشن است، این راه حل، مستلزم فاصله گرفتن از معنای کلاسیک اینهمانی است. در برداشت کلاسیک، اینهمانی، رابطه‌ای مطلق است و نه نسبی شده به زمان (به دیگر سخن، محمول «اینهمان است با» یک محمول دو موضعی است، نه یک محمول سه موضعی که موضع سوم آن را زمان پر کند). به علاوه، چنین دیدگاهی را نمی‌توان از نوشته‌های ارسطو برداشت کرد.

دوم: ایده «ترکیب متکثر»^۱ است. این نوع از ترکیب، حاصل صورت و ماده‌های مختلف در طول زمان است. با چنین صورت‌بندی: $F(m_1, \dots, m_k)$ ، که F صورت شی x است و m_1, \dots, m_k ماده‌های قریب شی هستند به ترتیب زمانی.

در این حالت ماده در طول زمان عوض می‌شود، ولی صورت یکی است. به نظر فاین، این نوع از ترکیب که اجزایش غیرزمانمند هستند، دارای چندین ماده قریب است، یعنی در یک سطح چند ماده وجود دارد. هرچند این ایده مشکل تورم و گزینش وجودشناسی را ندارد، چون در نهایت تنها با یک شی مرکب مواجه هستیم و آن شی مرکب اینهمان است با سقراط، اما به عقیده فاین، این ایده، قادر نیست مشکل را حل کند، چون اگر سقراط در طول زمان ماده‌های m_1, \dots, m_k را به ترتیب داشته باشد، ممکن است، همین ماده‌ها با همان ترتیب زمانی به کالیاس منتقل شوند. در این صورت باز باید گفت سقراط همان کالیاس است، که پذیرفتنی نیست.

سوم: ایده «ترکیب نسبی»^۲ است. در این ایده، مفهوم ترکیب به زمان نسبی می‌شود. یعنی، محمول «مرکب بودن» محمول سه موضعی نیست (به این شکل که « A مرکب است از صورت F و ماده m »، بلکه مفهومی چهار موضعی است که موضع چهارم زمان است. پس، فرم جملات بیانگر ترکیب چنین است: « A مرکب است از صورت F و ماده m در زمان t ». از این رو، هیچگاه به صورت مطلق (غیرنسبی شده به زمان) نمی‌توان گفت m ماده A هست یا نیست. ممکن است m در زمان t_1 ماده برای A باشد، ولی در زمان t_2 ماده برای A نباشد. مطابق این راه حل، هر چیز ماده‌دار شده به یک معنای مطلق با یک شی مرکب اینهمان است؛ ولی آن شی مرکب به نحو نسبی شده به زمان داری فلان ماده خاص است. بر این اساس، شی مرکب x را می‌توان به این شیوه نمایش داد: $F_t(m)$ که F صورت شی x و m ماده قریب x در زمان t است.

1. Plural Composition
2. Relative Composition

چهارم: فاین نوعی دیگر از ترکیب را با ادغام دو ایده ترکیب متکثر و نسبی ارائه می‌دهد، با چنین صورت‌بندی: $F_t(m_1, \dots, m_k)$ که F صورت شی x است و t تمام دوره زمانی‌ای است که x که در آن دوره وجود دارد و $m_1 \dots m_k$ ماده‌های قریب x هستند به تریب رخ داد نشان.

فاین معتقد است؛ در نهایت راه حل چهارم، دست کم تا این مرحله از بحث ترجیح دارد، چرا که هم می‌تواند پارادوکس را برطرف کند و هم از مشکلات گزینشی بودن و تورم مصون است. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 28-30)

پس از بیان پارادوکس و راه حل‌های فاین، اکنون به سراغ پاسخ ابن سینا می‌رویم.

پاسخ ابن سینا به پارادوکس اول

حل مسئله نزد ابن سینا مستلزم روشن شدن موضع وی در قبال مقدمات فاین است، چنانچه از سوی ابن سینا، مقدمات انکار شود، یا پارادوکس اساساً شکل نمی‌گیرد یا به نوعی حل می‌شود.

با انتقال ماده شروع می‌کنیم، آیا شواهدی مبنی پذیرش انتقال ماده از سوی ابن سینا وجود دارد؟

ابن سینا ضمن تصریح بر پذیرش تغییر و انتقال ماده برای آن حالات متعددی را نیز برمی‌شمرد، به نظر ایشان اساساً یک شی با وجود تغییرات (انتقال، نوعی تغییر ماده) در ماده آن، می‌تواند، ماده برای شیء دیگر می‌شود و اینگونه امکان تغییر صورت فراهم شود. به باور ایشان، هرگاه صورتی که قبلاً در جسم موجود نبوده، بخواهد در جسم پدید آید، باید تغییراتی در ماده ایجاد شود. (ابن سینا، الشفاء-الالهیات، ۲۸۰-۲۷۸)

علاوه بر شاهد فوق، ابن سینا در مقاله دوم الهیات شفا و در ضمن سومین استدلال بر عدم جدایی ماده از صورت (ابن سینا، الشفاء-الالهیات، ۷۷-۷۴)، استدلالی را مطرح می‌کند، که می‌توان از آن به نفع پذیرش انتقال ماده استفاده کرد. هر چند ایشان از آن استدلال بر عدم جدایی ماده از صورت جسمیه رسیده است و در آن انتقال ماده را فرض می‌گیرد و استدلالی مستقل برای انتقال ماده نیست؛ اما می‌توان به نفع انتقال ماده از آن استفاده کرد، چنانچه ابن سینا قائل به انتقال نبود یا باید اعاده معدوم را می‌پذیرفت یا انحصار را، حال آنکه در شقوق برهان تمامی حالات مذکور رد شده است، بر این اساس ابن سینا قائل به ایده انتقال ماده است.

پس از روشن شدن موضع ابن‌سینا در خصوص انتقال، اکنون باید پرسید ایشان صورت را مشترک می‌داند یا نه؟

به نظر ابن‌سینا صورت به خودی خود مستلزم کثرت نیست، بنابراین کلی یا جزئی نیست ولی هنگامیکه با ماده ترکیب می‌شود، جزئی‌ساز است. ایشان در مقاله پنجم از الهیات شفا می‌گوید: «صورت هر چند در سنجش با اشخاص کلی است، در سنجش با نفس جزئی‌تی که در آن منطبق می‌شود، شخصی است و از آنجا که اشخاص عدداً بسیارند جایز است، این صورت کلی از آن جهت که شخصیت حاصل آن است، عدداً بسیار باشد.» (ابن‌سینا، الشفاء-الالهیات، ۲۰۵) علاوه بر نکته اخیر بنابر نظر ابن‌سینا در المبدأ و المعاد، نفس به عنوان صورت بدن، متعدد و متکثر است و این کثرت ناشی از ماده است. همچنین این نوع کثرت از قبیل کثرت افراد یک ماهیت نوعیه است. ماده‌های (بدن‌های) متکثر، استعداد لازم برای تحقق صورت نوعیه انسانی را دارند، بنابراین نفس (صورتی) خلق می‌شود و با ترکیب با هر یک از بدن‌ها کثرت افراد نوع انسانی حاصل می‌شود. به این ترتیب به تعداد بدن‌ها نفس (صورت) وجود دارد. (ابن‌سینا، المبدأ و المعاد، ۱۰۸-۱۰۷)

فقرات فوق نشان می‌دهد نحوه وجود صورت (نوعیه) در موجودات دارای نفس مانند نحوه حضور کلی طبیعی^۱ در خارج است. هر بدن، صورت خود را به نحو جزئی دارد، پس صورت (نوعیه) در خارج متعدد و متکثر است. همانطور که در بیان ابن‌سینا نیز آشکار است، آنچه امکان این تعدد صور را فراهم می‌کند وجود ماده است. اگر ماده نبود، مثلاً انسان مانند مجردات منحصر در یک نوع بود. اما وجود ماده در موجودات مادی منشأ تعدد شده است. البته ماده اولی، نمی‌تواند، عامل تکثر باشد، چرا که قوه محض است و در آن تمیزی نیست. در ماده اولی تعدد نیست، پس باید ماده ثانیه منشأ تعدد افراد شود. (شیرازی، ۱۴۱۸/۲-۱۴۱۷) پس ایشان هر جا وجود صورت را می‌پذیرد، قائل به تعدد صورت است و اشتراک صورت را رد می‌کند.

۱. نسبت کلی طبیعی به افرادش نسبت پدران به فرزندان است. مطابق نظر ابن‌سینا در سماع طبیعی، از آنجا که هیچ جسم مطلقاً در خارج نداریم، وقتی طبیعت نوعیه در خارج موجود می‌شود، شخص است. به نظر ابن‌سینا طبیعت به دنبال ایجاد انواع در خارج به صورت اشخاص موجود می‌شوند. مراد از شخص، شخص معینی نیست، چون اگر چنین بود باید با زوال آن شخص نظام طبیعت نیز نابود می‌شد حال آنکه بالوجودان می‌بینیم اشخاص می‌آیند و می‌روند، ولی نظام طبیعت ثابت است. طبیعت برای تحقق انواع به اشخاص نیاز دارد ولی نه شخص خاصی. (ابن‌سینا، الشفاء-الطبیعیات، ۸-۹) لازم‌ه نظر ابن‌سینا آن است که کلی طبیعی نوعیه در خارج جزئی باشد.

با وجود چنین موضعی به نفع وجود تعدد خارجی صورت، یعنی وجود صور شخصی، پارادوکس حل می‌شود.

اما چنانچه ابن سینا قائل به صورت مشترک باشد، پاسخ پارادوکس چه خواهد بود؟ اگر صورت را کلی و مشترک بدانیم، همانطور که فاین بیان می‌کند، حل پارادوکس، در دخالت زمان است. فاین زمان را به عنوان شاخص مطرح می‌کند و معتقد است، «ماده چیزی بودن» یک محمول سه موضعی است نه دو موضعی. یعنی نمی‌توان گفت m_1 ماده شی A است، بلکه m_1 ماده A است در زمان t_1 . او با نسبی کردن رابطه جزئیت یا رابطه ماده بودن به شاخص زمان، مشکل را حل می‌کند.

لازم توجه است، در فلسفه ابن سینا زمان عامل تشخیص است. همچنین گاه گفته می‌شود زمان لازمه تشخیص و از نشانه‌های آن است. ایشان در التعلیقات، عامل تشخیص موجودات مادی را «مجموع وضع و زمان خاص» می‌داند. (ابن سینا، التعلیقات، ۹۹-۱۰۷، ۹۸، ۱۴۵) در المباحثات، عامل تشخیص را «مجموع ماده و وضع خاص و زمان خاص» می‌داند. (ابن سینا، المباحثات، ۱۸۰) بهمنیار نیز تشخیص موجودات مادی را به «مجموع ماده و وضع و زمان خاص» می‌داند. (بهمنیار، ۵۰۶-۵۰۵) نزدیک به همین ایده، ملامهدی نراقی قائل است که مجموع زمان یک شیء عامل وحدت و تشخیص است. (نراقی، ۴۵۸)

اکنون پرسش این است؛ این دیدگاه که زمان عامل یا لازمه تشخیص است، چه نسبتی با دیدگاه فاین دارد که زمان را شاخصی در رابطه جزئیت یا رابطه ماده چیزی بودن در نظر می‌گیرد؟ آیا با تمسک به آن، ابن سینا می‌تواند پارادوکس اول را حل کرد؟ آشکار است که دیدگاه ابن سینا و فاین درباره نقش زمان کاملاً از یکدیگر مجزا هستند. به نظر فاین با فرض پذیرش انتقال ماده و اشتراک در صورت، تنها راهی که برای حل پارادوکس باقی می‌ماند نسبی کردن رابطه ماده بودن به شاخص زمان است؛ و این ایده کاملاً متفاوت است با این دیدگاه سینوی که زمان عامل یا لازمه تشخیص است. در اساس، نسبی انگاشتن رابطه ماده بودن به زمان، در فضای فلسفه سینوی مطرح نشده است. ابن سینا، بر خلاف فاین، صورت را واحد بالعدد و مشترک نمی‌داند و به این طریق، پارادوکس حل می‌شود، اما چنانچه صورت را مشترک فرض کنیم، برای رفع آن نیازمند دخالت شاخص زمان هستیم ولی چون نقشی که زمان در فلسفه ابن سینا دارد همان نقش زمان در فلسفه فاین نیست، لذا از عهده حل مشکل بر نمی‌آید.

فاین در همان فضای ماده- صورت‌گرایی به طرح پارادوکس دیگری می‌پردازد و دوباره مفروضات ارسطویی را از نقطه نظر این پارادوکس می‌سنجد.

پارادوکس دوم فاین

پارادوکس دوم فاین مربوط است به مسئله تغییر ماده در یک شی و حفظ اینهمانی آن شی در طول زمان. البته تفاوت‌هایی میان دو پارادوکس وجود دارد (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 30):

اول: پارادوکس اول به انتقال (وجود ماده یکسان در دو شی متمایز) و پارادوکس اخیر به دگرگونی^۱ (وجود ماده‌های مختلف در زمان‌های متفاوت در یک شی) وابسته است. دوم: در پارادوکس اول نشان داده می‌شود دو ترکیبی که باید (مطابق شهود ما) متمایز باشند، یکی هستند، در پارادوکس دومی دو ترکیبی که باید (مطابق شهود ما) یکی باشند، متمایز هستند.

چنانکه دیدیم، پارادوکس اول، بر سه فرض مبتنا داشت؛ (۱) انتقال ماده، (۲) صورت مشترک (۳) ترکیب ساده. اگر کسی آموزه انتقال ماده یا صورت مشترک را انکار کند، پارادوکس اول رخ نخواهد داد. حال فاین استدلال می‌کند که حتی اگر یکی از این دو آموزه (یا هر دوی آنها) را انکار کنیم، پارادوکس دیگری پدید می‌آید. پارادوکس دوم اینگونه است:

امکان‌پذیر است که ماده سطح پایین (ماده عنصری^۲، مثلاً مجموعه اتم‌های سازنده شی) سقراط در دو زمان متفاوت، مختلف باشد. فرض کنیم در زمان t_1 ، ماده سطح پایین سقراط m باشد و در t_2 ماده سطح پایین او n باشد. همچنین، F صورتی از سقراط است که با m ترکیب شده است و G صورتی از سقراط است که با n ترکیب شده است. مطابق ترکیب ساده، سقراط همان ترکیب Fm و ترکیب Gn خواهد بود. پس هر دو ترکیب یکی هستند. از سوی دیگر، از آنجا که n جزئی از Fn است و Gm و Fn یکی هستند، پس n جزئی از Gm نیز هست. اما n و G جزء مشترک ندارند. بنابراین اگر، n جزئی از Gm باشد، باید جزئی از m نیز باشد. با همین استدلال m هم جزئی از n هست و بنابراین m و n اجزاء یکدیگر هستند و از این رو یکی هستند، اما این تناقض است. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form, 30)

به گفته فاین، یک راه حل، برای پارادوکس دوم آن است که انکار کنیم، شیئی می‌تواند در زمان‌های مختلف ماده‌های متفاوت داشته باشد. فاین چنین موضعی را (ماده یک شی، یکسان باقی بماند و تغییر نکند) «صلبیت»^۳ می‌نامد. صلبیت اغلب با برخی

1. Variation
2. elemental matter
3. Rigidity

صورت‌های انحصار اشتباه گرفته می‌شود. ولی صلیبیت عکس انحصار است. مطابق انحصار، دو شی یکسان هستند، وقتی ماده آنها یکسان است، در حالیکه صلیبیت می‌گوید ماده دو شی یکسان هستند وقتی یک شی باشند. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form,31)

فاین می‌گوید، گرچه به لحاظ منطقی انتقال و دگرگونی از هم مستقل هستند، اما می‌توان از اولی به دومی رسید. اینگونه که ماده یک شی (سقراط) می‌تواند منتقل شود و ماده شی دیگری (کالیاس) شود. اما ممکن است در زمانی که انتقال صورت گرفته است سقراط همچنان زنده باشد. در این صورت آن ماده، دیگر ماده سقراط نیست، این بدان معنا است که ماده سقراط در طول زمان تغییر کرده است که همان ایده دگرگونی است. بنابراین از آموزه انتقال می‌توان به آموزه دگرگونی رسید ولی گذر از دگرگونی به انتقال چندان روشن نیست (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form,32)

فاین معتقد است، شواهدی درباره تعهد ارسطو به دگرگونی موجود است، ولی هیچ مدرکی دال بر اینکه ارسطو متعهد به صلیبیت است، وجود ندارد. به نظر فاین معقول است، فرض کنیم نوارسطویان نیز متعهد به آموزه دگرگونی باشند. همچنین از نظر فاین، از آنجا که به شیوه مقبولی می‌توان از آموزه انتقال به آموزه دگرگونی رسید، هر شواهدی برای التزام به اولی وجود داشته باشد، شواهدی برای التزام به دومی نیز خواهد بود. (Fine, A Puzzle Concerning Matter and Form,33)

خلاصه اینکه یک راه ممکن برای پارادوکس دوم پذیرفتن صلیبیت است؛ ولی ظاهراً نه ارسطو و نه نوارسطویانی همچون فاین با این راه حل، همدلی ندارند. راه حل دیگر، پارادوکس دوم این است که آموزه ترکیب ساده را کنار بگذاریم. اگر به جای ترکیب ساده، ترکیب متکثر را بپذیریم، پارادوکس دوم حل خواهد شد. حال بینیم، ابن سینا، چطور پاسخ می‌دهد؟

پاسخ ابن سینا به پارادوکس دوم

پیش‌تر، بیان شد، ابن سینا دگرگونی و تغییر در ماده را ممکن می‌داند به علاوه اینکه صورت انسانیت نیز در طول زمان مشترک و ثابت است.

پاسخ اول: به خلاف پارادوکس اول، با نفی اشتراک صورت نمی‌توان این پارادوکس را حل کرد، اما ممکن است به پارادوکس دوم این پاسخ داده شود که صورت تمام حقیقت شی است، فلذا از آنجا که صورت مشترک است و صورت تمام حقیقت شی است این دو

ترکیب در مقاطع مختلف زمانی علیرغم وجود ماده‌های متفاوت، یکسان هستند. اما این پاسخ نزد ابن‌سینا پذیرفتنی نیست. شیخ‌الرئیس در الهیات شفاء، مقاله پنجم، توضیح می‌دهد؛ صورت صرفاً در اشیاء بسیط، تمام حقیقت شی است. ماهیت هر موجود بسیطی همان ذاتش است و منظور از ذات همان هویت عینی محدود خارجی است. چون در شی بسیط قابل و مقبولی در کار نیست، در بسیط هیچ ترکیبی نیست. این معنا از صورت در اشیاء مرکب کاربرد ندارد (ابن‌سینا، الشفاء-الالهیات، ۲۴۴-۲۴۵)

پاسخ دوم: شاید گفته شود با استناد به دیدگاهی که ملا محمد مهدی نراقی مطرح کرده است، پارادوکس دوم قابل حل است. به عقیده مرحوم نراقی درست است که زمان از لوازم تشخیص است ولی مجموع زمان وجود یک شی، یعنی کل زمانی که شی، بقاء دارد، با وحدت اتصالی‌اش از لوازم تشخیص است و اگر وحدت اتصالی بخاطر عدم، خللی در آن وارد شود دیگر شخص باقی نیست، نه اینکه هر جزء خاصی از زمان از لوازم تشخیص باشد که با رفتن آن جز تشخیص شی هم ناپود شود. (نراقی، ۴۵۸) به طور مثال، طول عمر شخص A، ۵۰ سال است؛ کل زمان ۵۰ ساله از مشخصات شخص A است و این وحدت اتصالی زمان، ضامن حفظ وحدت شخص A در طول زمان است. بنابر تفسیر مذکور، صورت واحد است و تغییری نکرده و گرچه به تعبیری ماده A در طول زمان تغییر می‌کند، ولی شخص A ماده‌های مختلف ندارد، بلکه به دلیل وحدت اتصالی که زمان ایجاد می‌کند A دارای یک ماده متصل واحد است. بر این اساس، پارادوکس دوم این گونه حل می‌شود که در اساس تغییر ماده شخص A را در طول زمان انکار کنیم. چنین راه حلی به تعبیر فاین به معنای به پذیرش صلیبیت باز می‌گردد.

اما چنین راه حلی مسئله را در سطح دیگری باز تولید می‌کند. طبق این راه حل مجموع زمان عامل تشخیص و وحدت است، یعنی A دارای ماده واحد m خواهد بود که بر این اساس، به دلیل صلیبیت، اصل مسئله منتفی است. اما اگر این راه را بپذیریم، مشکل به سطح اجزای مادی m منتقل می‌شود. m ماده واحد در طول دوره زندگی ۵۰ ساله A است، اما m شهوداً اجزایش در طول زمان عوض می‌شود. چطور ممکن است شی m برخی یا همه اجزایش عوض شود، ولی m در عین حال یکسان بماند؟ پس این ایده که مجموع زمان عامل تشخیص است نمی‌تواند پارادوکسی دوم را حل کند.

پس به نظر می‌رسد این مشکل راه حلی ندارد، جز اینکه دوباره به همان ایده فاین برگردیم، یعنی رابطه ماده بودن را یک رابطه سه موضعی فرض کنیم که زمان موضع سوم آن است. به این ترتیب، می‌توان گفت m_1 در زمان t_1 ماده A است و m_2 در زمان

t_2 ماده A است و ...، یعنی شخص واحد، با صورت واحد می‌تواند در زمان‌های مختلف دارای ماده‌های مختلف باشد و در عین حال وحدت آن نیز حفظ شود.

به‌طور کلی، مشکل در جایی است که ماده به عنوان جزء مقوم شیء، در طول زمان تغییر کند. در این حالت واقعاً اینهمانی برقرار است، یعنی شخص A در زمان t_1 واقعاً همان شخص A در زمان t_2, t_3, \dots است. اکنون، اگر شخص A در مقاطع مختلف زمان، اینهمانی‌اش حفظ می‌شود و اگر ماده جزء مقوم شیء است، چگونه ممکن است، این اجزاء مقوم عوض شوند، ولی همچنان اینهمانی حفظ شود؟ در اینبار ابن سینا توضیحی ارائه نمی‌دهد، ولی فاین با ایده نسبی کردن داشتن ماده به زمان سعی کرده مشکل را حل کند.

پاسخ سوم: ممکن است به این مشکل پاسخ دیگری نیز بدهند و آن اینکه آنچه در ترکیب جسم داخل می‌شود یک ماده مشخص نیست، بلکه اصطلاحاً «مادهٔ ما» است. از این رو اگر ماده خاص جسم از بین برود و ماده دیگری جای آن را بگیرد، جسم ماهیتش را از دست نمی‌دهد، زیرا ماده به نحو کلی و مبهم، جزء شیئی است، ولی صورت به نحو شخصی جزئییت دارد. (مطهری، ۴۴۸-۴۴۵) فلذا اصل مشکل فاین دیگر منتفی است، چرا که ماده خاص جزء مقوم شیء نیست و تغییر در ماده شیء واحد در طول زمان، سبب تغییر در اینهمانی نمی‌شود.

اکنون باید پرسید، اینکه «مادهٔ ما» یا «ماده به نحو کلی» جزء شیء است، دقیقاً به چه معناست؟ جزئییت، رابطه‌ای است میان دو شیء خاص نه میان یک شیء معین و شیء مبهم یا شیء ما؛ چرا که اصولاً چیزی در جهان خارج به مثابه «شیء ما» وجود ندارد تا میان آن و شیئی دیگر، رابطه جزئییت برقرار شود، بنابراین این پاسخ نیز قابل پذیرش نیست.

پاسخ چهارم: به عنوان پاسخی دیگر، می‌توان به فقراتی از مقاله پنجم الهیات شفاء استناد کرد. به نظر ابن سینا در تعریف اجزاء مقوم شیء نباید هیچگاه از کل استفاده شود، برعکس کل باید با اجزاء و مقوماتش شناخته می‌شود، اما مواردی وجود دارد که برای تعریف کل از اجزایش استفاده نمی‌شود، مثلاً در تعریف انسان از انگشت استفاده نمی‌شود. به نظر ابن سینا در چنین مواردی (انگشت انسان) آن جزء، جزء ماهیت شیء نیست. تحقق صورت انسانی متوقف بر وجود همه اجزاء مادی نیست، وجود چنین اجزائی (انگشت)، به ماده انسان مربوط هستند نه به صورت آن. انگشت مقوم ماهیت انسان نیست. انگشت انسان جزئی برای ماده انسان است نه صورت آن. پس به نظر ابن سینا شیئییت شیء به چنین اجزائی که به سبب ماده عارض می‌شوند، بستگی ندارد.

حاصل اینکه هر جزئی به معنای جزء مقوم بودن نیست. این قبیل جزئیت، جزء ماده شی است آن هم به خاطر صورت خاصی. (ابن‌سینا، الشفاء-الاهیات، ۲۴۹-۲۴۸) پس انگشت جزء ماده شخص A است، در نتیجه جزء شخص A هم هست، ولی شرط صدق انسانیت بر شخص A نیست. آیا این نظر ابن‌سینا می‌تواند پاسخی به پارادوکس فاین باشد؟

کلام ابن‌سینا در این موضع نمی‌تواند پارادوکسی دوم را حل کند. باید پرسید آیا این پاسخ در خصوص سایر اجزاء حیاتی بدن مانند قلب، مغز وارد است؟ اگر پاسخ آن باشد که نحوه جزئیت مثلاً قلب و مغز با انگشت متفاوت است، آنگاه این سؤال مطرح است چه تفاوتی میان نحوه جزئیت انگشت با قلب و مغز وجود دارد؟ که در این خصوص ابن‌سینا نظری ارائه نکرده است. اما چنانچه نحوه جزئیت انگشت با قلب و مغز را یکسان بداند، نتیجه از سه حال خارج نیست:

اول: هیچ جزئی از بدن به عنوان اجزاء مادی، جزء مقوم نیست که بازگشتش به آن است که جزئیت ماده را به نحو ماده‌ما و مبهم بدانیم که ایرادات این پاسخ قبلاً بیان شد.

دوم: اگر این نحوه از جزئیت، یعنی جزئیت ماده‌ما را بپذیریم، چرا جسم مرکب را متشکل از اجزاء دیگری ندانیم؟ به عبارت دیگر چنانچه جواز اینگونه جزئیتی به ماده داده شود و ماده در عین اینکه جزء مقوم نیست ولی جزء شی مرکب است، باید بپذیریم ترکیب جسم می‌تواند اجزاء دیگری غیر از ماده و صورت نیز داشته باشد، حال آنکه مطابق نظریه ماده-صورت‌گرایی، صرفاً ماده و صورت، جسم مرکب را تشکیل می‌دهند.

سوم: هیولا را جزء مقوم بدانیم. اکنون باید پرسید کدام هیولا؟ هیولای کل بدن یا هیولای هر یک از اجزاء بدن؟ چون از نظر ابن‌سینا هیولا واحد بالعدد است، پس فرقی میان هیولای کل بدن و سایر اجزاء بدن وجود ندارد، در نتیجه فقط هیولا یا ماده اولی می‌تواند، جزء مقوم باشد، حال آنکه در پارادوکس دوم محل بحث به طور مشخص بر سر نحوه جزئیت ماده ثانیه است، فلذا این پاسخ نیز نمی‌تواند پارادوکس دوم را حل کند.

کوتاه سخن اینکه اگر مانند ابن‌سینا رابطه جزئیت دو موضعی لحاظ شود، در حل پارادوکس دوم، دچار مشکل خواهیم شد؛ زیرا یا انگشت به عنوان ماده جزء شخص A است یا نیست، شق دیگری ممکن نیست. اگر انگشت جزء شخص A باشد، با از بین رفتن انگشت باید شخص A نیز نابود شود، اما اینگونه نیست و اگر انگشت جزء شخص A نباشد، اشکال این خواهد بود که چون انگشت جزء ماده شخص A است، لاجرم جزء خود شخص A هم خواهد بود.

اما فاین رابطه جزئیت را سه موضعی در نظر می‌گیرد. در این صورت، اینکه انگشت در t_1 جزء شخص A باشد منافاتی ندارد با اینکه در t_2 جزء شخص A نباشد، به این ترتیب مشکل حل می‌شود.

به یادآوریم، پارادوکس دوم فاین در مواردی مطرح می‌شود که شی مرکب از ماده و صورت در طول زمان باقی است، ولی ماده آن تغییر می‌کند. البته مشابه این پارادوکس در موارد دیگر نیز جریان دارد، مواردی که شی بعد از تغییر با شی قبل از تغییر، اینهمان نیست و در عین حال به دلایلی ملتزم هستیم که موضوع تغییر امر ثابتی است. مطابق آنچه از کلام ابن‌سینا قابل دریافت است، انواع تغییر صورت از نظر ابن‌سینا عبارت است از: «کون و فساد»، «کون بدون فساد» و «فساد بدون کون». (مصباح‌یزدی، ۲۵۷-۲۵۶ و ۲۹۴) در این تغییرات، شی اول و دوم در فرایند تغییر اینهمان نیستند، ولی طبق دیدگاه ابن‌سینا نیازمند حفظ و وجود موضوع ثابت تغییر هستند تا بتوان حکم کرد شی اول از (مرتبط با) شی دوم است. اگر در این سه نوع تغییر صورت، ماده و موضوع نیز تغییر کند، چیزی مشابه مشکل دوم فاین بروز پیدا می‌کند. توضیح اینکه؛ فرض کنیم، در این سه گونه تغییر صورت، لازم است، ماده اولی یا ماده ثانیه به مثابه موضوع ثابت و جزء مشترک باقی باشد. این بدان معناست که ماده اولی یا ثانیه شی A در زمان t_1 (که آن را m_1 می‌نامیم)، اینهمان باشد با ماده اولی یا ثانیه شی B در زمان t_2 (که آن را m_2 می‌نامیم). از سوی دیگر، پذیرفتنی است که ممکن است برخی از اجزای m_1 و m_2 (مثلاً برخی از اتم‌های آنها) متفاوت باشد. حال مشکل این است که با وجود تفاوت در اجزای m_1 و m_2 چگونه دو شی می‌توانند اینهمان باشند؟ پاسخ فاین این است که رابطه جزئیت ماده را به زمان نسبی کنیم. بر این اساس می‌توانیم بگوییم ماده m_1 چیزی جز m_2 نیست، در عین حال، ممکن است یک شی در زمان t_1 جزء ماده m_1 (که همان m_2 است) باشد، ولی در t_2 جزء آن نباشد.

حاصل اینکه، به خلاف پارادوکس اول، با نفی صورت مشترک نمی‌توان، پارادوکس دوم را حل کرد، فلذا باید به دنبال راه‌های دیگری بود. به این منظور کارآمدی چندین پاسخ مختلف از منظر ابن‌سینا را مورد بررسی قرار دادیم؛ از جمله؛ «صورت تمام حقیقت شی است»، «مجموع زمان وجود یک شی، با وحدت اتصالی‌اش از لوازم تشخیص است»، «لحاظ جزئیت ماده به نحو ماده‌ما» و «لحاظ جزئیت ماده نه به نحو مطلق که به دلیل صورتی خاص»، اما نشان داده شد، موارد مذکور برای حل پارادوکس فاین کافی

نیستند، فلذا کلام ابن‌سینا در این موضع نمی‌تواند پارادوکس دوم را حل کند. محصل آنکه، ملاحظات فوق نشان‌دهنده آن است که اگر بخواهیم در مسئله حفظ اینهمانی یک شی در طول تغییرات در طی زمان و نیز مسئله حفظ موضوع ثابت و جزء مشترک تغییر میان دو شی غیراینهمان با مشکل مواجه نشویم، تنها راه ممکن پذیرش نسبی کردن رابطه جزئیت ماده به زمان هستیم.

نتیجه‌گیری

چنانچه در مقاله گذشت، به نظر می‌رسد، ابن‌سینا برای حل پارادوکس دوم راهی ارائه نکرده است و رفع این پارادوکس در گروی پذیرش تئوری فاین است. بر این اساس برای فلسفه سینوی دو پیش‌رو است:

۱. یا باید جزئیت ماده را به شاخص زمان مرتبط کرد، یعنی حکم کرد، ماده، در یک زمان مشخص، جزء مقوم شی است و در زمان دیگر نیست. این بدان معناست که ماده جزء مقوم ذاتی به معنای مطلق کلمه نیست. نزد ابن‌سینا نیز چنین است، اگر ماده در زمانی جزء شی باشد و در زمان دیگر نباشد، دیگر نمی‌توان گفت به صورت مطلق، جزء ذاتی شی است. پس اگر جزء مقوم بودن ماده را با شاخص زمان مرتبط کرد، صحبت از ماده به عنوان جزء ذاتی مطلق شی بی معناست، در این صورت هرچند ماده جزء مقوم مطلق نیست، اما جزء مقوم نسبی هست و البته این مزیت را دارد که می‌تواند، پارادوکس‌های فاین را حل کند و توضیح مناسبی از مسئله حفظ اینهمانی شی در طول تغییرات ارائه کند.

۲. یا باید جزئیت ماده نسبتی به شاخص زمان نداشته باشد. این بدان معناست ماده جزء مطلق و ذاتی شی است. اگر ابن‌سینا ماده را جزء مرتبط به شاخص زمان نداند، آنگاه می‌تواند ماده را جزء ذاتی علی‌الاطلاق بداند. در این فرض ماده جزء ذاتی است، ولی مشکل مهم‌تر و بزرگتری رخ می‌دهد و آن اینکه در حل پارادوکس‌های ارسطویی فاین، دچار اشکال خواهد شد.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله. الشفاء- الالهیات. به تصحیح سعید زائد-الاب قنواتی. قم: مرعشی نجفی. ۱۴۰۴ق(الف).
۲. _____ .التعلیقات. قم: مکتبه الاعلام اسلامی. ۱۴۰۴ق(ب).
۳. _____ .الشفاء- الطبیعیات. به تحقیق سعید زائد. قم: مرعشی نجفی. ۱۴۰۴ق(ج).
۴. _____ .المبدأ و المعاد. به اهتمام عبدالله نورانی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی. ۱۳۶۳.
۵. _____ .المباحثات. توضیح و مقدمه از محسن بیدارفر. قم: نشر بیدار. ۱۳۷۱.
۶. ارسطو. مابعدالطبیعه (متافیزیک). ترجمه: محمدحسن لطفی تبریزی. تهران: انتشارات نشر نو. ۱۳۸۹.
۷. بهمنیار بن المرزبان. التحصیل. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری. ۱۳۷۵.
۸. شیرازی، سیدرضی. درس‌های شرح منظومه حکیم سبزواری. تهران: انتشارات حکمت.. ۱۳۹۲.
۹. مصباح‌یزدی، محمدتقی. آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۹۶.
۱۰. مطهری، مرتضی. درس‌های اسفار (مجموعه آثار جلد ۱۱). تهران: نشر صدرا. ۱۳۸۹.
۱۱. نراقی، ملامحمد مهدی. شرح الهیات شفاء. قم: کنگره بزرگداشت محققان نراقی. ۱۳۸۰.
12. Kite, Fine, 'A Puzzle Concerning Matter and Form', in: T. Scaltsas, D. Charles and M. L. Gill eds., Unity, Identity and Explanation in Aristotle's Metaphysics, Oxford: Clarendon Press, pp. 13-40. 1994a.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی